

جایگاه پُرسش برانگیز شهر مکه در دین اسلام

The Mecca Question

This free ebook by Jeremy Smyth examines Gibson's new ground breaking book *Qur'anic Geogaphy* and explains everything in simple terms. This book is free to download, copy, and pass on to your friends.

Jeremy Smyth



نویسنده: جر می اسمیس (Jeremy Smyth)

برگردان: جاوید نامجو

نگاهی به کتاب «گیتاشناسی (جغرافیای) قرآن، «Qur'anic Geography»

نوشته دن گیبسن (Dan Gibson)

Inhalt

۳	پیشگفتار: جاوید نامجو
۵	بخش نخست
۱۱	بخش دوم
۱۶	بخش سوم
۱۸	بخش چهارم
۲۴	یادداشت ها

پیشگفتار: جاوید نامجو

کتاب «گیتاشناسی قرآن (Quranic Geography)» نوشته «دن گیسن (Dan Gibson)» از راه سنجش، میان مهرباب^(مهرباب) مسجدهای کهن با مسجدهای تازه ساز، همچنین با تکیه به آیه های قرآن (سوره فیل) و روایت هایی که هدفشان تفسیر این آیه ها بوده است، نشان میدهد که به واژگونه باور فراگیر در جهان اسلام، نخستین قبله مسلمانان، شهر اورشلیم نبود، بلکه شهر «پترا» در کشور اردن امروزی بوده است. این کتاب که نتیجه ۲ دهه پژوهش های باستانشناسی است، نشان میدهد که تا ۱۷۰ سال پس از پیدایش اسلام هنوز هیچ نامی از شهر مکه بر روی نقشه های جغرافیایی/بازرگانی جهان در آن دوران وجود نداشت و دگرگون شدن قبله مسلمانان یک شبه انجام نگرفت، بلکه مسئله عبارت از رویدادی است که ۱۵۰ سال به درازا کشیده است. اگر چه «دن گیسن» کمابیش و جسته و گریخته گزارش های عباسیان درباره آغاز اسلام را میپذیرد، ولی او به کمک یافته های باستانشناسی، پارادوکس^(تناقض) در این گزارش ها را نشان میدهد. از اینرو از نگاه «دن گیسن» این تاریخی را که ما امروز به نام تاریخ آغاز اسلام میشناسیم باور پذیر نیست و باید بازسازی و دوباره نویسی شود. عباسیان در تایید سزاواریشان برای فرمانروایی و کنترل سرزمین های تسخیر شده، نیازمند به ساختن یک ایدیولوژی دینی بودند. «دن گیسن» بر این باور است که وجود یک موعظه گر دوره گرد در سده هفتم میلادی در شهر «پترا» که داوی پیامبری داشته است، سپس تر انگیزه ای بدست عباسیان و نویسندگان دربار این دودمان داده است تا از او به نام بنیانگذار این دین تازه (اسلام) یاد کنند. با آنکه «کارل هاینتس اولیگ» بنیانگذار «اناره» [۱] یا «مکتب زاربروکن (Saarbrücken)» و همکاران او به یک محمد تاریخی باور ندارند، با اینهمه یافته های «کتاب گیتاشناسی قرآن» نه تنها در ناسانی با یافته های بنیاد «اناره» نیستند، بلکه پژوهش های بنیاد «اناره» را نیز کامل میکنند، زیرا پژوهش های این کتاب اگر چه از زاویه دیگری آغاز اسلام را زیر ذره بین گرفته اند، ولی هماهنگ با یافته های «مکتب زاربروکن» به این برآیند رسیده اند که شهر مکه به دلیل موقعیت جغرافیاییش هیچگاه نمیتوانست خاستگاه دین اسلام باشد. از سوی دیگر، اندیشمندان «مکتب زاربروکن» برآستی نشان میدهند که شهر مکه میبایستیکه در یک برش تاریخی و تنها با هدف سیاسی از سوی عباسیان در جایگاه قبله مسلمانان و خاستگاه اسلام برگزیده شده باشد، ولی آنها وارد ریزگان^(جزییات) این فرآیند تاریخی نمیشوند. چگونگی برگزیده شدن شهر مکه در جایگاه خاستگاه اسلام، پرسشی است که کتاب «گیتاشناسی قرآن» به آن پاسخ میدهد.

امروزه پژوهش های باستانشناسی و دانش گذشتہنگاری نشان میدهند که تاریخ اسلام در زمان عباسیان نوشته شده است، یعنی ۲۰۰ سال پس از آن رویدادهایی، که سپس تر از آنها به نام آغاز اسلام یاد کردند. عباسیان با انگیزه ساختن یک ایدیولوژی دینی که در تأیید سزاواری شان برای فرمانروایی باشد، به برخی از نویسندگانی که نزدیک به حکومت بودند، سفارش نوشتن رویدادهای آغاز اسلام را دادند. از مهمترین این تاریخ نگاران مسلمان ابن هشام، بخارایی، محمد جریر تبری، و یاقوت هستند. از آنجا که این گذشتہنگاران خودشان گواه رویدادهای آغاز اسلام نبودند، سرچشمه گزارش های آنها داستان ها و بازگفت هایی بودند که از توده ها میشنیدند. نخستین گزارش ها درباره رویدادهای آغاز اسلام را ابن اسحاق نوشت؛ ابن هشام کتاب سیره محمد را نوشت و نوشته های ابن اسحاق و گزارش های او درباره رویدادهای آغاز اسلام را کامل کرد.

بخارایی برای نوشتن تاریخ آغاز اسلام ۳۰۰۰۰۰ روایت گردآوری کرد، و از آنجا که او به دُرستی همه این روایت‌ها باور نداشت، کمابیش ۲۶۰۲ تا از آنها را در کتاب خودش جای داد. محمد جریر تبری کتاب تاریخ اسلام را نگاشت که دارای ۱۴ پوشینه است. و یاقوت کتابی دربارهٔ گیتاشناسی و جغرافیای اسلامی نگاشت تا مسلمانان بتوانند جایگاه‌هایی را که در روایت‌های اسلامی به آنها اشاره شده‌اند، به آسانی پیدا کنند. از آنجا که حکومت عباسی کارفرمای این نویسندگان بود، این گمانه زنی نمیتواند به دور از راستی باشد که شیوهٔ گردآوری و داوری دربارهٔ «دُرستی» این گزارش‌ها بیشتر در همسویی با بینش سیاسی عباسیان بود تا وفاداری به دُرست بودن این گزارش‌ها. به سخن دیگر عباسیان از بهر تهیگی و کمبود اطلاعات در تاریخ آغاز اسلام، بخت خوبی داشتند که تاریخ آغاز اسلام را به سود خودشان بازنویسی کنند.

همانگونه که در آغاز آمد، یکی از مهمترین پُرسمان‌هایی که به این شک دامن میزند، پُرسمان گزینش قبله در اسلام است. برپایهٔ داستان‌هایی که تا به امروز مسلمانان به شنیدن آنها خوی گرفته‌اند، «قبلهٔ دین اسلام در آغاز اورشلیم بود، ولی سپس تر در زمان محمد، به سوی مکه دگرگون شد.» و آنها داستان دگرگون شدن قبله را چنین بازگویی میکنند که «در زمانی که محمد در حال نماز خواندن در مسجدی در مدینه بود، وحی دگرگون شدن قبله بر او نمایان شد. و محمد ناگزیر شد که در هنگامهٔ نماز، روی خود را از اورشلیم به سوی مکه برگرداند.» امروز باستانشناسان و گذشت‌نگاران میتوانند با پُشتیبانی به سندهای استوار نشان دهند، که این داستان نادرست است. تاریخ پژوهان نوین نشان میدهند که نخستین قبلهٔ مسلمانان اورشلیم نبوده، و آنکه شهر «پترا، Petra»، در اردون امروزی بوده است، و قبلهٔ مسلمانان ۷۰ سال پس از هجرت محمد (یا آغاز تاریخ عربی)، دگرگون شد؛ و این دگرگونی بیش از یک سده به درازا کشید تا مسلمانان به قبله تازه خوی بگیرند. و در ناسانی با باور مسلمانان، انگیزهٔ دگرگون شدن قبله پیش از اینکه پیروی محمد از الهام‌های آسمانی باشد، بیشتر نتیجهٔ درگیری‌های قبیله‌ای و سیاسی میان قوم بنی‌امیه و بنی‌عباس از یک سوی و عبدالله این زبیر با آنها بود. در سال ۶۸۳ میلادی، یا ۶۴ سال پس از بُنیان‌گزاری دین اسلام، عبدالله ابن زبیر بر امویان شورید و خودش را خلیفهٔ شهر «پترا» نامید که شهر «مقدس» و نخستین قبلهٔ مسلمانان بود. این ادعای عبدالله ابن زبیر بر امویان گران آمد که در دمشق حکومت میکردند؛ در نتیجه آنها برای سرکوب او نیرو فرستادند. یک سال پس از این درگیری‌ها، عبدالله ابن زبیر برای دستیافتن به آسودگی از شَر و ستیزه‌جویی امویان، خانه کعبه در شهر «پترا» را ویران ساخت و سنگ سیاه (حجرالسدود) را برای برپا ساختن یک قبلهٔ تازه با خود به مکه بُرد. از این تاریخ است که گفتمان دگرگون شدن قبلهٔ مسلمانان آغاز شد و جهان اسلام درگیر آشفتگی و تنگایی به نام گزینش قبله تازه گشت. گذشت‌نگاران دربارهٔ عباسی همانند بخارایی کوشش فراوان کردند تا از راه ویرایش نوشتارهای کهن تر، نام اورشلیم را جانشین شهر «پترا» کنند؛ و از سوی دیگر، عباسیان با نگارش قرآن‌های تازه آیه‌های نویی را وارد قرآن کردند تا بتوانند دگرگون شدن راستای قبله را به زمان خود محمد بریندند و «کلاه شرعی» روی این دُروغ بگذارند؛ یکی از نمونه‌های دستکاری قرآن در دوران عباسیان، سوره دوم قرآن، آیه‌های ۱۴۲ تا ۱۴۷ است که تنها در قرآن‌های نو که در زمان عباسیان نگارش شده است، وجود دارند، ولی در قرآن‌های کهن که در سال ۱۹۷۲ در هنگام بازسازی در یک مسجد کهن در شهر صنعا پیدا شدند، وجود ندارند. با اینهمه، این دست‌بُرده‌ها در تاریخ آغاز اسلام و قرآن نتوانسته‌اند از چشم تیزبین باستانشناسان و گذشت‌نگاران نوین به دور بمانند، و آنها امروز

میتوانند ردپای این دستکاری‌ها در تاریخ آغاز اسلام را با سندهای دانشی و استوار نشان دهند. برای نمونه برجسته کردن تناقض گویی‌هایی که در تاریخ‌های نگاشته شده در دوران عباسیان وجود دارند، و نشان دادن نگارک‌ها و عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای از شالوده و زیربنای مسجد‌های کهن که در زمان محمد ساخته شده‌اند؛ این مسجدها دو مهرابی (محرابی) بودند و یکی از این مهراب‌ها پیوسته جهت شهر «پترا» را نشان میداد و نه شهر اورشلیم. باستانشناسان نشان میدهند که دگرگون شدن قبله مسلمانان یک روند گام به گام و آهسته آهسته بود که بیش از یک سده ادامه داشت. و خاستگاه دین اسلام در ناسانی با باور مسلمانان شهر مکه در عربستان نبود، و آنکه شهر «پترا»، در اردون امروزی بود.

اهمیت این کشف باستانشناسی از اینروست که نشان میدهد، که هنگامیکه گزینش شهر مکه در جایگاه قبله تازه مسلمانان تنها برآیند یک درگیری سیاسی میان خاندان‌های عرب و دستبرد در تاریخ آغاز اسلام و دوباره نویسی آن بدست عباسیان بوده است، چگونه مسلمانان هنوز میتوانند سرچشمه دین اسلام را آسمانی بپندارند و به دستورها و قانون‌های آن بها ببخشند؟ همچنین تاریخ پژوهان این پرسش را پیش میکشند که اگر قرآن سخن خداست و یک نسخه از آن در آسمان نگهداری میشود، و خانه کعبه در مکه هم خانه خداست، پس چرا خدا با کمک گرفتن از آن نسخه آسمانی در همان آغاز مکه را در جایگاه قبله مسلمانان برنگزید؟

بخش نخست

روزی پنج بار، بیش از یک میلیارد مسلمان با تکرار نیایشی که مُحَمَّد رسول الله به آنها آموخته است، در برابر الله کرنش میکنند. روزی پنج بار، آنها با روی آوردن به یک سنگ سیاه (حجرالسود) فرمانبرداریشان را نسبت به دستوره‌های دین اسلام نشان میدهند. روزی پنج بار، آنها به سوی قبله خم میشوند، تا بسان یک گروه وابسته بهم و پیروان دین اسلام که محمد پیامبرشان است و قرآن کتاب دینی و خانه کعبه پرستشگاه آنهاست، همبستگی‌شان را در سراسر جهان نشان دهند.

کما بیش برای چهارده سده است که مسلمانان به سوی شهر «مقدس» مکه نیایش میکنند، بدون اینکه کسی این مرام و باور را به پرسش بگیرد... رفتاری که تا به امروز ادامه دارد. این نوشته که در حال خواندن آن هستید، یک بازنگری بر یک کتاب پژوهشی / دانشگاهی به نام «گیتاشناسی قرآن» نوشته «دن گیبنسن، Dan Gibson» است که در سال ۲۰۱۱ انتشار یافت. این کتاب ادعا میکند که شهر «پترا، Petra» که امروز در جنوب کشور اردون است، و بیش از هزار کیلومتر با شهر مکه فاصله دارد، در آغاز شهر «مقدس» دین اسلام بوده است.

بیشتر مردم از این گفته شگفت زده میشوند که در قرآن از شهر مکه تنها یکبار یاد شده است (سوره ۴۸). تفسیرگران قرآن با تکیه به روایت‌ها و با اشاره به سوره سوم، آیه ۹۶ «دره بکا (Beka) به معنی دره ای که در آنجا کسی بسیار گریه میکند» و «مکه (Mecca)»، را یکی نشان میدهند. همچنین در قرآن اشاره‌هایی به جایگاه مقدسی به نام کعبه و یا خانه (بیت) شده است؛ و تفسیرگران قرآن این نام‌ها را امروز به گونه فراگیر و کلی به شهر مکه برمی‌بندند (نسبت میدهند). با اینهمه، قرآن به ما نمیگوید که کعبه در شهر مکه است. با

این نوشته ما می‌خواهیم یک نگاه کوتاهی به ادعای «دن گیبسن» بیان‌دازیم که می‌گوید باستانشناسی و نوشته‌هایی که از آغاز اسلام در دسترس هستند، نشان می‌دهند که در آغاز شهر «پترا» و نه شهر مکه، برای مسلمانان مقدس بوده است.

عالمان مسلمان هیچ دلیلی برای شک کردن به جایگاه شهر مکه در دین اسلام نمی‌بینند، زیرا «مقدس» بودن آن، یک باور فراگیر و همگانی شده است، ولی در چند سال اخیر، برخی از گذشت‌هنگاران پرسش‌هایی را در اینباره پیشکشیده‌اند. برای نمونه، دکتر «پاتریسیا کرون» (Dr. Patricia Crone) در کتاب «بازرگانی مکیان و نمودار شدن دین اسلام»، [۲] بیان می‌کند که تشریح شهر مکه در نوشتارهای آغاز اسلام با جایگاه امروزی این شهر همخوانی ندارد. برای نمونه، نوشتارهای آغاز اسلام شهر «مقدس» مسلمانان را به نام «مادر همه شهرها» بیان کرده‌اند. چنین ستایشی یا یادآور یک شهر بزرگ و پرشکوه است و یا یک شهر بزرگ باستانی. در سال ۲۰۰۲ «گیبسن» از شماری از باستانشناسان برجسته اردونی و سعودی درباره گزارش‌های باستانشناسی شهر مکه و پیرامون آن پرسش کرد. آنها، درحالی‌که نمی‌خواستند از نامشان و دیدگاهشان در پیشدید همگانی یاد شود، اعتراف کردند که «تا پیش از سده نهم میلادی، از بیخ و بن هیچ گزارش باستانشناسی از شهر مکه وجود ندارد.» «گیبسن» دستکم این چشمداشت را از آنها داشت که بگویند در گذشته‌های بسیار دور برای نگهداری از خانه‌ها، باغ‌ها و ساختمان‌های همگانی^(عمومی) و نیایشگاه‌های شهر باستانی مکه، در پیرامون این شهر یک دیوار پدافندی برپا شده بوده است. ولی آنها با جنبدن سرهایشان می‌گفتند که چیزی همانند این هرگز نبوده است.

گزارش‌های آغاز اسلام از شهر «مقدس» مسلمانان به نام «کانون راه بازرگانی» یاد کرده‌اند. همچنین رویدادهای فراوانی پیش آمده‌اند که از آمد و شد کاروان‌ها به شهر «مقدس» یاد کرده‌اند. و اینکه عمومی محمد، ابو طالب، یک بازرگان بود، کسیکه پیوسته کاروان‌هایی را با پروانگی و ماموریت بازرگانی به شهرهای دور دست می‌فرستاد. با آنکه مسلمانان پافشاری می‌کنند که مکه کانون راه بازرگانی بوده است، ولی گذشت‌هنگاران نوین نگارک^(تصویر) دیگری را از آن به دست ما می‌دهند. دکتر «پاتریسیا کرون» به ما می‌گوید: «مکه یک جایگاه سترون، و نازا بود، و منطقه‌های خشک و نازا هیچ بختی برای شکوفایی اقتصادی ندارند، چنانچه مردم بتوانند در نزدیکی آنها، زیستبوم و طبیعت‌های سبز را پیدا کنند. چرا بایستی کاروان‌های بازرگانی با پیمودن یک شیب تند به سوی زمین‌های خشک، سترون و نازا برفتند، هنگامیکه آنها می‌توانستند در زمین‌های سبز طائف توقف کنند و ماندگار شوند؟»

بسیاری از مسلمانان و برخی از پژوهشگران باختر گمان کرده‌اند که این کاروان‌ها گیاه خشبوی کُنْدَر (بخور) و ادویه و دیگر چاشنی‌ها از کشورهای دور دست را می‌تراژدند^(حمل می‌کردند)، ولی برپایه پژوهش‌هایی که از سوی «کیستر» (Kister) و «اسپرنگر» (Sprengr) انجام گرفته است، در این دوره، زمان داد و ستد با ادویه جات و گیاه خوشبو بخور به پایان رسیده بود، و اکنون عرب‌ها به داد و ستد با چرم و پوشاک روی آورده بودند؛ ادویه جات کالایی نبودند که بتوانستند یک امپراتوری بازرگانی با گستردگی جهانی را برپا سازند.

اگر شهر «مقدس» مسلمانان چنین شهر بزرگی بوده باشد، پس شگفت‌انگیز است که نام شهر مکه در نخستین نقشه‌های راه‌های بازرگانی یافت نمی‌شود! هدف چنین نقشه‌هایی هیچگاه این نبوده است که نام

هر دره، روستا و آبادی را نشان دهد، ولی بیگمان آنها کوشش میکردند که جایگاه شهرهای نامدار و مهم را نشان دهند. و جای شگفتی اینجاست که تا سده نهم میلادی، هتا یک نقشه بازرگانی نیز نامی از شهر مکه نبرده است؛ به سخن دیگر تا ۳۰۰ سال پس از مرگ محمد هیچ نامی از شهر مکه نبوده است. «گیسُن» برای سال ها رونوشت هایی را از بسیاری از نقشه های باستانی عربستان، گردآوری و با کوشایی فراوان آنها را ترجمه کرده است، ولی در این نقشه ها هتا یکبار هم از شهر مکه نامی نبرده نشده است. افزون بر این، قرآن، بازگفت ها و روایت های آغاز اسلام به روشنی و بدینسان به شهر مکه اشاره کرده اند که در میان یک دره جای داشته است، و در نزدیکی کعبه یک دره کوچکتر یا رودخانه ای بوده است. شگفتی اینجاست که این شناسه ها و ویژگی ها هیچ همسانی با شهر امروزی و نوین مکه ندارد که گاه به گاه زیر تندآب های بهاری میرود، ولی با اینهمه هیچ رودخانه ای در نزدیکی آن نیست.

«گیسُن» برای سال ها با زیارت کنندگانی که از مکه میآمدند، گفتگو کرده است. برخی از آنها بگونه سرپسته و مبهم از جغرافیای پیرامون شهر مکه ناخرسند بوده اند. شهر «مقدس» مسلمانان چنین نگیخته شده است (تشریح شده است) که انگار کوه هایی پیرامون آنرا فراگرفته باشند، و هنگامیکه در سال ۵۷۰ میلادی فیل های یمنی لشکر ابرهه کعبه را هدف تاخت و تاز خود کرده بودند، مردم میتوانستند از روی کوه های پیرامون شهر به پایین و توی شهر نگاه کنند. در شهر امروزی مکه نزدیکترین تخت سنگ کوچکی که از زمین بیرون زده و دارای یک شیب آرام است، نیم کیلومتر از کعبه دور میباشد. هیچ گزارشی درباره وجود دژ جنگی و پدافندی روی این تخته سنگ نیست. کوه های پیرامون شهر مکه بیش از سه کیلومتر دور هستند. آیا میشود حتی یک فیل را از این فاصله دید؟ برآستی چه اندازه از یک درگیری رزمی را میشود از آنجا تماشا کرد؟

دیگر اینکه، بسیاری از زیارت کنندگان دلسرد از وجود آن دو کوهی هستند که صفا و مروه نامیده میشوند. امروز آنها به اندازه ای کوچک هستند که در چهار دیواری ساختمان یک مسجد جای میگیرند! از دوران پیش از اسلام درباره دو بت یا پرستشگاه های آنها گزارش شده است که در بالای هر کدام از این کوه ها جای داشتند. امروز هیچ نشانه ای از وجود این خدایان، پرستشگاه های آنها، سنگنبشته ها، دیوارها، دروازه ها و راه پله ها برای بالا رفتن از این کوهها در دست نیست.

در نخستین نوشتار های اسلامی گفته اند که کوه حرا روبرو و در بخش بالایی شهر مکه جای داشته است. به هر روی، امروز کوه حرا با یک فاصله شایان توجه از کعبه دور است و روبروی شهر نیست. در نوشته های آغاز اسلام شهر مکه چنین تشریح شده است که انگار یک بخش بالایی و یک بخش پایینی داشته است، و یک راهی وجود داشت که میان این بخش ها کشیده شده بود. ولی امروز شهر مکه روی یک زمین باز و هموار جای دارد، با کوهپایه های کوتاه و تخته سنگ هایی که در پیرامون این شهر از شن بیرون زده اند. نبودگی بخش بالایی و پایینی در شهر مکه، به ما نشان میدهد که نخستین نویسندگان مسلمان درباره جایگاه دیگری سخن میگفتند و نه این شهر مکه که ما آنرا امروز میشناسیم.

گزارش های کهن به ما میگویند که در دره شهر «مقدس» مسلمانان، سبزه میروید. ولی باور کردن به این گزارش ها سخت است که این نوشته ها درباره این شهر مکه باشند که ما امروز میشناسیم، زیرا زمین های دور و بر شهر مکه به رسایی و کاملاً بیابان های شنی هستند، که در آنجا نه سبزه ای بگونه طبیعی میرویند

و نه نشانه ای در دست هست که در گذشته های دور زمین های پیرامون مکه هرگز آبیاری شده باشند و امکانی برای پدیدارگشتن زمین های سبزه زار را فراهم آورده باشند.

محمد بن جریر تبری داستانی را گزارش کرده است که چگونه عبدالله، پدر محمد از یک زنی بازدید کرد که افزون بر آمنه، همسر او نیز بوده است. برپایه این گزارش: «هنگامیکه عبدالله از این زن درخواست همخوابگی کرد، از سر کار روی یک زمین خاکی آمده بود و آثار گل و خاک روی بدنش وجود داشت. به دلیل پاک نبودن بدن عبدالله، این زن از خوابیدن با او خودداری می‌کند. عبدالله از خانه آن زن بیرون می‌رود و پس از شستشو و پاک کردن خودش از آن گلی که بر بدنش بود، به جای آن به خانه آمنه می‌رود. و بدینسان آمنه آبستن محمد می‌شود.» (ر. ب. سرجینت (R. B. Serjeant) در یادداشتی که بر ترجمه «آلفرد گویملاوم (Alfred Guillaume)» درباره این داستان نوشته است، از وجود این ناهماهنگی و تناقض شگفت زده شده است، زیرا واژه عربی که در اینجا بکار برده شده است، ویژه زمین کشاورزی است، و اشاره به گل روس دارد. سپس او یادآوری می‌کند که در نزدیکی شهر مکه کنونی هیچ کشتزار یا زمین کشاورزی وجود ندارد. از اینرو، گزارش های کهن درباره شهر «مقدس» مسلمانان هیچ همانندی با شهر مکه امروزی در عربستان سعودی ندارد.

بُنمایه هایی^(منبع هایی) هستند که از وجود بَرَزَن ها، ناحیه ها و درختان در پیرامون شهر مکه گزارش کرده اند، ولی از این «دهکده های باستانی» پیرامون شهر مکه، هتا ردپای بسیار کوچک باستانشناسی نیز برجای نمانده است، و نمیشود از آنها به نام بَرَزَن نام بُرد، از اینرو جایی برای گفتگو درباره وجود درختان نمی‌ماند. ولی بُنمایه هایی هستند که از وجود درختان میوه و انگور پیرامون شهر «مقدس» مسلمانان یاد کرده اند. از اینرو، یکبار دیگر بر این ادعا پافشاری می‌کنیم، که بسیار سخت است که آدم بپندارد که این گزارش ها اشاره به همین جایگاهی دارند که امروز از آن به نام شهر مکه در عربستان سعودی یاد می‌کنند. آن شهر «مقدس» مسلمانان (که باشناسی آن هدف این نوشته است) میتواندست آرتش بزرگی را فراهم بیاورد. گویا آن شهر مکه (که ما در جستجویش هستیم) هیچ دُشواری برای فراهم آوردن شُمار بزرگی از مردان جنگی نداشته است تا کاروان های بزرگی را برای همراهی با سپاهیانشان براه بیاندازند. «گیسُن» با آوردن سند نشان میدهد که چگونه مکیان همواره سدها^(صدها) سرباز، هزاران ستر، و یکبار بیش از ۱۰۰۰۰ سرباز مکی برای تازش به مدینه فراهم آوردند. هنگامیکه آدم شمار سربازان و شترانی را درمینگرد که مکیان میتوانستند فراهم بیاورند (با آنکه هر سال در آن نبردها شکست می‌خوردند)، آدم میتواند این چشمداشت را داشته باشد که آن شهر «مقدس» مسلمانان باید یک شهر بزرگی بوده باشد. به هر روی، یافته های باستانشناسی این پرسش را در ذهن ما برجسته می‌کنند: هنگامیکه این شهر مکه امروزی که ما می‌شناسیم یک جایگاه کوچک با یک زیستبوم و پیرامون سخت، خُشک و سترُون است، چگونه میتواندست در گذشته های دور این لشکرها را فراهم بیاورد؟

«گیسُن» نشان میدهد که همه این گزارش های گوناگون سبب شدند تا باستانشناسان و گذشتہنگاران بپندارند که ناهمخوانی های بزرگی میان نگارک^(تصویر) باستانی از شهر مکه در جایگاه شهر «مقدس» مسلمانان و آنچه که ما امروز درباره شهر مکه میدانیم، وجود دارد. همچنین پذیرفته شده است که شهر مکه در گذشته نه تنها یک شهر بزرگی بود، وآنکه این شهر برای زمان درازی پیش از پیدایش اسلام کانون زیارت

در عربستان بوده است، و این درحالی است که نشانه کمی از نخستین نیایشگاه ها در شهر مکه امروزین وجود دارد. «گیبسن» میگوید که هر کارشناس تاریخ عربستان میداند که زیارت ها همیشه در شهر «پترا» (که شهر نبطیان است)، انجام میگرفت، که به نام نخستین «حرم» یا «کوی ممنوعه» در عربستان شناخته شد و در آنجا هیچکس پروانه کشتن کسی دیگر را نداشت.

با آنکه جایگاه های مقدس پرشماری در عربستان بودند، شهر «پترا» به نام جایگاه مهمترین پرستشگاه مقدس برجسته شده بود، که در آنجا آیین های خاکسپاری نیز انجام میگرفت؛ برگزاری این آیین ها، این شهر را نخستین جایگاه «مقدس» یا «حرم» و «پرستشگاه ممنوعه» در عربستان باستان کرده بود. گذشتهنگار مسلمان محمد بن جریر تبری، که در سده نهم میلادی گزارش نویسی میکرد، یادآوری کرده است که در دوران پیش از اسلام، دو زیارت انجام میگرفت. آن زیارتی را که کمتر اهمیت داشت، به نام «عمره» میشناختند. او یادآوری میکند که عبدالمطلب (پدر بزرگ محمد) یکبار زیارت «عمره» را انجام داد. این زیارت در زمانی انجام گرفت که آن «پرستشگاه ممنوعه» در شهر «مقدس» مسلمانان، جایگاه خدایان فراوانی بود که در میان آنها خدایان «هوبل»، «ایساف (Isaf)» و «نیلاه (Na'ilah)» پُرآوازه بودند. قرآن به ما میگوید که زیارت های بُت پرستان پیش از اسلام به نام «حج» و «عمره» شناخته میشدند، که زیارت «حج» مهمتر و زیارت «عمره» کم اهمیت تر بود. این نام ها که از دوران پیش از اسلام سرچشمه میگیرند، به دوران پس از اسلام راه یافتند، و امروز این نام ها را برای دو زیارت سالانه اسلامی بکار میبرند.

به هر روی، «گیبسن» نشان میدهد که از دوران باستان، زیارت های عرب ها همیشه در کانون دینی عربستان، در «پرستشگاه ممنوعه» در شهر مقدس «پترا» انجام میگرفت. این شهر جایگاه برگزاری آیین های خاکسپاری برای عرب های نبطی بود، و در این شهر زندگان برای خوراک خوردن و برگزاری آیین خوراک خوری با خانواده های بزرگ و گسترده شان و نیاکانی که سال ها پیش مُرده بودند، گردهم میآمدند. این آیین بخشی از فرهنگ تیره ای نبطیان بود، و شیرازه و چسبی بود که این مردمان بازرگان و چادرنشین را به نام یک آنجمن بهم پیوند میداد. امروز بازدید کنندگان از شهر «پترا» میتوانند تالارها و دالان هایی را ببینند که به بسیاری آرامگاه ها پیوسته هستند؛ در آنجا خانواده ها برای زندگان و مُردگان جشن میگیرند.

«گیبسن» همچنین پرشش هایی را درباره قبله مسلمانان پیش میکشد. امروز همه مسجدها بگونه ای ساخته شده اند که جهت قبله را به نمازگزاران نشان میدهند. قبله جهتی است که همه مسلمانان هنگام نماز رو در روی آن میایستند، و امروزه هر مسجدی یک مهراب^(محراب) دارد که در دیوار قبله جای داده شده است تا جهت مکه را به روشنی نشان دهد. با اینهمه، نخستین مسجدها مهراب نداشتند، برای اینکه مسجدها را بگونه ای ساخته بودند که نمازگزارانی که روبروی دیوار قبله میایستادند، بگونه خودکار رو در روی شهر «مقدس» اسلام یعنی (پترا) بودند.

امروزه مسیحیان هنگام نیایش توجه کمی به آن جهتی نشان میدهند که رو در رویش هستند. برای ترسایان خدا در همه جا وجود دارد، و آنها آزد هستند که به هر راستایی که بخواهند نیایش کنند. یهودیان نیز از فرمان ویژه ای برای گزینش جهت در هنگام نیایش پیروی نمیکنند، با آنکه برخی از آنها با تکیه به جملاتی از نیایش های سلیمان، هنگامیکه او نیایشگاه اورشلیم را به یهوه، خدای یهودیان ارزانی میداشت، به سوی اورشلیم نماز میگذارند.

در دین اسلام، چنین گفته میشود که راستای قبله دگرگون شده است، و این دگرگونی را به قرآن بازگرد (ارجاع) میدهند. آیه های قرآن نامی از آن نخستین جایگاه نمیبرند که در آغاز، نمازگزاران به سوی آن نیایش میکردند. و قرآن هیچ نامی هم از آن جایگاه تازه نمیبرد که باید به سوی آن نیایش شود، و اشاره هم نمیکنند که در چه زمانی این دگرگونی انجام گرفت. برپایه گزارش تبری که در سال ۹۲۰ میلادی نگاشته شده است: «هنگامیکه پُرسمان قبله در دوران پیش از هجرت پیش آمد، محمد از پیروانش خواست تا به سوی سوریه نماز گزارند.» «گیبسن» با آوردن سند نشان میدهد که قرآن، نخستین روایت های اسلامی و تاریخ آغاز اسلام هیچگاه نمیگویند که قبله مسلمانان به سوی اورشلیم بوده است. تا ۳۰۰ سال پس از مرگ محمد، در نوشتارهای اسلامی هیچ یادآوری درباره اورشلیم به نام قبله مسلمانان، نشده است. همه گزارش های آغاز اسلام به روشنی میگویند که محمد به سوی سوریه نماز میگذاشت. اگر او به سوی اورشلیم نیایش میکرد، شگفت انگیز است که گزارش های آغاز اسلام نامی از این شهر نبرده اند، زیرا اورشلیم یک شهر شناخته شده و کانون مهمی در آن دوران بود. برپایه بنمایه ها و منبع های اسلامی: «محمد تا فوریه (February)، سال ۶۲۴ جنبش دینی / سیاسی خودش را با وفاداری به این نخستین قبله ادامه داد، و پس از آن راستای قبله را به سوی مکه امروزی دگرگون کرد.»

باستانشناسی نوین داستان دگرگون شدن قبله را میپذیرد. مسجدهای کهن و فراوانی هستند که راستای قبله آنها در آغاز شهر مکه نبوده است. «گیبسن» این مزگت های (مسجدهای) کهن را با هوشکاری و دقت فراوان بررسی کرده است، درباره ریزگان و جزییات ساختمان های آنها، راستای قبله های آنها داده ها، اطلاعات و نگارک ها و عکس های هوایی و ماهواره ای فراوانی را فراهم آورده است. «گیبسن» پژوهش خودش را با مزگت های کهن آغازید، با این پنداشت که آن چند مسجد انگشت شماری که در دوران زندگی محمد ساخته شده اند، به او کمک خواهند کرد تا نخستین جایگاهی را که محمد به سوی آن نماز گذاشت، پیدا کند. به هر روی، او شگفت زده شد، هنگامیکه کشف کرد که بیش از یک سده پس از مرگ محمد، قبله بسیاری از مسجد های تازه ساخته شده، همچنان راستای سوریه را نشان میدادند. «گیبسن» توانست به کمک جهت قبله این مسجدها، روی یک نقشه، خط هایی را بکشد و کشف کند که آن خط ها در کجا به همدیگر میرسند. از راه پژوهش در تاریخ ساخته شدن این مسجد ها، او همچنین پی برد که فوریه (February)، سال ۶۲۴ که مسلمانان از آن به نام تاریخ دگرگون شدن قبله در زمان محمد یاد میکنند، درست نیست، زیرا سندهای باستانشناسی به روشنی نشان میدهند که دگرگونی قبله در زمان های بسیار دیرتر انجام گرفت. سند هرکدام از این مسجد ها در کتاب دانشگاهی / پژوهشی گیبسن، Gibson، به نام «گیتاشناسی قرآن (Qur'anic Geography) وبگاه زیر در دسترس هست.

بخش دوم

در کتاب «گیتاشناسی قرآن» «گیبسن» پهرستِ شُمار فراوانی از مَرگت های^(مسجدهای) کهن را که او توانست پیدا کند، هماهنگ با تاریخ ساخته شدنشان گردآوری میکند، و راستای قبله آنها را نشان میدهد. در برخی از نمونه ها، او نگارک ها و تصویرهای هوایی را در دسترس میگذارد که راستای مکه و همچنین جهت شهر «پترا» را نشان میدهند، جایگاهی که او باور دارد که نخستین شهر «مقدس» مسلمانان بوده است.

برای نمونه، در عربستان سعودی یک مسجدی هست که به نام مسجدِ دو قبله ای شناخته میشود. این مسجد یادآور جایی است که میگویند «در آنجا برای نخستین بار به محمد بن عبدالله الهام شد که جهت قبله را دگرگون کند. پس از اینکه محمد جهت قبله را ۱۸۰ درجه دگرگون کرد، به او فرمان داده شد که راستای قبله را از اورشلیم به سوی مکه بچرخاند.» بدینسان، این مسجد بی همتا دارای دو مهرباب است. در سال ۱۹۸۷ این مسجد دو قبله ای به رسایی و کاملاً بازسازی شد، و آن مهربابی که سوی شمال را نشان میداد، برچیده، ولی آن یکی که سوی مکه را نشان میداد، نگه داشته شد. هنگامیکه دیوارهای این مسجد کهن را کردند، دیدند که سنگ های زیربنایی مسجدی که پیشتر ساخته شده بود، قبله نخستین را به سوی شمال نشان میدهد، که هم میتواند به سوی «پترا» باشد و هم به سوی «اورشلیم»، زیرا کمابیش این دو شهر در یک راستا هستند. «گیبسن» باور دارد که این ادعا که نخستین قبله مسلمانان به سوی «اورشلیم» بوده است، از اینجا سرچشمه میگیرد.

به هر روی، این تنها مسجد دو قبله ای نیست. مسجد «فوستا (Fusta)» نیز که در سال ۶۴۱ میلادی در نزدیکی قاهره ساخته شد، دو قبله ای است. زیربنای نخستین این مسجد نشان میدهد که راستای قبله آن به سوی خاور است که همان جهت «پترا» است، و چند سال پس از آن، جهت آنرا بهینه و اصلاح کردند. «گیبسن» در ادامه پژوهش هایش بیش از یک دوجین از نخستین مسجد های اسلامی را نشان میدهد که قبله نخستین آنها به سوی «پترا» ساخته شده است، و نه «اورشلیم».

در بخش پایانی کتاب «گیتاشناسی قرآن» گیبسن ۳۲ برگ از آنرا ویژه بررسی تاریخ اسلام میکند. در اینجا او توضیح میدهد که چگونه نخستین قبله در هنگامه شورش عبدالله بن زبیر در شهر «مقدس»، از «پترا» به سوی مکه دگرگون شد. او همچنین نابودی خانه کعبه و بازسازی دوباره آنرا با سند نشان میدهد. «گیبسن» سپس یادآوری میکند که پس از این رویداد بود که ساختن مهرباب در مسجد ها بخشی از ساختار آنها شد. گفته میشود که در دوران خلافت عثمان بن عفان (۶۴۴-۶۵۶)، خلیفه فرمان داد تا نشانه ای را بر دیوار مسجد ها در مدینه برنشانند تا زیارت کنندگان بتوانند به سادگی جهت قبله را برای انجام نیایش هایشان پیدا کنند. «گیبسن» شان میدهد که فرمان خلیفه بیانگر یک چرخش ناروامند و غیرعادی است، زیرا تا این زمان هیچ پُرسمان یا دُشواری وجود نداشت که دینباوران به کدام جهت نماز گزارند، زیرا ساختمان مسجد ها همیشه رو در روی قبله بود. اکنون، به هر روی، یک قبله نما یا نشانه ای در راستای قبله برای مسجد های کهن فراهم شده بود. این دگرگونی نشان میدهد که از این زمان باید یک قبله نو برگزیده شده باشد.

در یک زمان کوتاه پس از این فرمان، مسجد پیامبر در مدینه بازسازی شد و فرماندار دستور داد که برای نشان دادن قبله تازه یک مهرباب ساخته شود. سپس قبله نمای عثمان در درون این مهرباب جای داده شد. سرانجام، ساختن این مهرباب را بدینگونه فهمیدند که جهت قبله را نشان میدهد، و از سوی مسجدهای دیگر

به نام یک ویژگی تازه پذیرفته شد. یادآوری این نهاده^(موضوع) بسیار دلچسب است که ساختن مهراب در مسجد ها دُرُست پس از این زمان آغاز شده است که از نگاه «گیبسن» دلیل آن دگرگونی قبله بوده است. گویا، از آنجا که دینباوران سرگشته شده بودند که به کدامین سوی نماز گزارند، مسجد های کهن ساختن مهراب های نو را آغازیدند تا دینباوران به سوی جهت تازه نماز گزارند.

«گیبسن» به ما میگوید که زمان سرگردانی دینباوران پیرامون سال ۱۰۷ پس از هجرت آغاز شد. و در سده های پس از آن مسجد ها جهت های گوناگونی را نشان میدادند. برای نمونه، قبله مسجدها در کاخ های الحیر الغربی و الحیر اشرقی در نزدیکی «پالمیرای (Palmyra)» سوریه جهتی را نشان میدهند که میان «پترا» و مکه است. ولی مسجد «موشاتا (Mushatta)» که در آردون ساخته شده است، دُرُست پس از این رویداد، جهت آن هنوز رو در روی «پترا» است. ولی مسجد المنصور که چند سال دیرتر در سال ۷۵۴ میلادی ساخته شد، به روشنی جهت مکه را نشان میدهد.

مسجدهایی که در این دوران در شمال آفریقا و اسپانیا ساخته شدند کاملاً متفاوت هستند. شالوده مسجد «دژ ریبات (Ribat Fortress) در «سوسه»، در تونس که در سال ۷۷۰ میلادی گذاشته شد، بجای جهت مکه و «پترا» قبله را به سوی جنوب نشان میدهد. بزودی مسجد نامدار و بزرگ «گردوبا» در اندلس، اسپانیا در سال ۷۸۴ میلادی در پیروی از مسجد «سوسه» در تونس، بجای «پترا» و مکه، سوی جنوب را به نام قبله برگزید. «گیبسن» این بدگمانی را دارد که دلیل پذیرفته نشدن قبله مشترک (برای نمونه مکه) از سوی بنی امیه که در اسپانیا فرمانروایی میکردند و بنی عباس که در عراق حکومت میکردند، دشمنی میان آنها بوده است، و او بازم احساس میکند که جهت قبله آنها نمیتوانست به سوی نخستین شهر «مقدس» مسلمانان باشد، زیرا سنگ سیاه (حجرالسود) دیگر آنجا نبود. چندسال دیرتر مسجد بزرگ «القیران» در تونس و همچنین مسجد بزرگ «سوسه» در تونس بگونه ای ساخته شدند که قبله آنها رو در روی جنوب بود.

این مسجدها در اسپانیا و شمال آفریقا برای زمان درازی گذشتہنگاران را سرگشته کرده بود، ولی برای پی بردن به راز آنها، «گیبسن» این پیشنهاد را میدهد که ما باید دریابیم که در این دوران در خاورمیانه چه پیش آمدهای سیاسی روی داده است. پس از سال ۱۳۳ هجری (۷۵۰ میلادی)، عباسیان که در عراق حکومت میکردند، امویان را در سوریه شکست دادند و یک کانون تازه برای حکومت اسلامی در شهر بغداد برپا کردند. از آنزمان به این سوی، همه مسجد های عباسی در خاورمیانه راستای قبله شان را به سوی مکه چرخاندند. در اسپانیا و شمال آفریقا، امویان به فرمانروایی شان ادامه دادند، و بدینسان در میان جهان اسلام شکاف افتاد، بگونه ای که عباسیان در خاور، و امویان در باختر حکومت میکردند. و در هنگامیکه در خاور عباسیان هنوز سرگرم درگیری و جنگ های داخلی و شورش های مردمی بودند، امویان در باختر در حال گذراندن یک دوران تلایی^(طلایی) بودند که گسترش آموزش و پرورش، فرهنگ و ساختمان سازی، از ویژگی های آن بود.

به استثنای چند مسجد که با شایمندی^(احتمال) بر شالوده های مسجد های پیشین ساخته شده بودند، از این زمان به این سوی، قبله همه مسجدهای نوبی عباسیان به سوی مکه چرخید، درحالیکه امویان در باختر قبله دیگری را برگزیدند. «گیبسن» بگونه ماهرانه نشان میدهد که مسجد های شمال آفریقا و اسپانیا یک قبله

ای را پذیرفتند که جهت آنها همراستا و موازی باهم و به سوی جایگاهی میان شهر «پترا» و مکه کشیده می‌شد.

پس از اینکه «گیبسن» با نشان دادن برگ هایی از سندهای باستانشناسی به ما ثابت می‌کند که نخستین مسجد ها رو در روی شهر «پترا» ساخته می‌شدند، او به بُنمایه های نوشتاری کهن روی می‌آورد. او با اشاره به نخستین روشنگویی ها و ژرفکاری ها از شهر مکه آغاز می‌کند و نشان میدهد که آن شهر مکه کهن (که او در جستجوی هست) دارای بخش بالایی و بخش پایینی بوده است، چیزیکه در شهر مکه امروزی ناشناخته است. او همچنین نشان میدهد که برخی از نوشتارهای آغاز اسلام اشاره به وجود دو شکاف در میان تخته سنگ هایی می‌کنند که محمد از میان آنها وارد شهر می‌شد. او همچنین یادآوری می‌کند که نخستین نوشته ها در آغاز اسلام، از وجود دیوار شهر مکه سخن گفته اند. «گیبسن» ماهرانه نشان میدهد که امروز نه ردی از وجود دیوار در پیرامون شهر مکه امروزی هست و نه نشانه ای از وجود شکاف در یک تخته سنگ در نزدیکی این شهر. ولی به واژگونه شهر مکه امروزی، شهر «پترا» در میان یک دره تنگ و باریکی ساخته شده است؛ دیوار شهر از میان دره گذر می‌کند تا از شهر در برابر تازشگران نگهداری کند که میتوانستند از بالای دره به پایین سرازیر شوند. شهر «پترا» دارای بخش بالایی و بخش پایینی است؛ و همچنین این شهر دارای دو ورودی دیگری است که از دو شکاف باریک و تنگی ساخته شده است که میان دو کوه در نزدیکی شهر پدید آمده است. امروز، جهانگردان از میان یکی از این شکاف ها به شهر آندر میشوند که «زیک (siq)» نامدارد. شکاف دیگر در پشت گذرگاهی با ستون های فراوان است که به یک راه پُر پیچ و خمی از تنگه های ژرف با آبراه هایی میرسد، و با شایمندی^(احتمال) به چهار راه «وادی (Wadi Araba)» میریزند.

«گیبسن» سپس ما را با یک کتاب کهن به نام «زُمرود» آشنا می‌سازد. با آنکه نوشته های این کتاب در زمان ما در دسترس نیستند، ولی ما میتوانیم به کمک نوشتارهای سپسین و گوناگون فرهیختگانی که از این کتاب نمونه آورده اند و یا به زیان آن دلیل آورده اند، گمان ببریم که درونمایه^(محتوای) آن چه بوده است. «زُمرود» میداود^(دعا میکند) که سفر شبانه محمد از شهر «مقدس» مسلمانان به اورشلیم، معجزه یا چیز شگفت انگیزی نبوده است، برای اینکه این دو شهر به اندازه بسنده و کافی نزدیک بهم هستند، بگونه ایکه یک آدم میتواند در درازای یک شب به سوی یکی از آنها برود و برگردد. عالمان مسلمان وجود کتابی به نام «زُمرود» را به دلیل چنین گفته هایی رد می‌کنند. به هر روی، اگر نخستین شهر «ومقدس» مسلمانان براستی شهر «پترا» بوده باشد، این روشنگویی کاملاً درست است. بازه و فاصله میان شهر «پترا»، و شهر اورشلیم تنها ۱۶۴ کیلومتر است. با آنکه سفر بر پشت یک اسب آسان نخواهد بود، با اینهمه آدم میتواند در درازای یک روز از یکی از این شهر ها به آن دیگری سفر کند و بازگردد. اکنون، سال ها پس از آنکه عالمان مسلمان شهر «پترا» را فراموش کرده اند، نوشته های «زُمرود» برای آنها پوچ بنگر میاید. وانگهی، تا این زمان سفر شبانه محمد به نام «معجزه» پذیرفته شده است.

در ادامه پژوهش درباره نوشته های اسلامی، «گیبسن» یادآوری می‌کند که نام شهر «پترا» در هیچکدام از نخستین نوشته های اسلامی نمایان نشده است. با آنکه آن فرنامه ها و طومارهایی که باستانشناسان در سال ۱۹۹۳ در یکی از کلیساهای کهن این شهر یافتند، از شهر «پترا» یک نگارک^(تصویر) شگفت انگیز بدست میدهد، که آینه یک شهر سرزنده و پُر هیاهو با یک پیرامون و زیستبوم و طبیعت پویا در سراسر سده ششم

میلادی است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که چرا با اینهمه سرزندگی که شهر «پترا» در سده ششم میلادی برخوردار بود، سُخنی دربارهٔ این شهر در نُخستین نوشتارهای اسلامی نیست؟ در این نوشته‌های کهن که در سال ۱۹۹۳ پیدا شده‌اند، گزارش‌هایی دربارهٔ مردمی است که از این منطقه گذر کرده‌اند و آرتش‌هایی که از میان این کرانه راهپیمایی کرده‌اند، ولی در نوشتارهای اسلامی هیچگاه سُخنی از شهر «پترا» به میان نمی‌آید. و همزمان، در نوشتارهای غیراسلامی از نام شهر «پترا» یاد شده است، ولی هیچگاه سُخنی از مکه به میان نمی‌آید. تا سال ۷۴۰ میلادی که نام مکه برای نُخستین بار در یک یادداشت تاریخی به زبان لاتین و به نام «the Continuatio Byzantia Arabica» نمایان شد، هیچ سُخنی دربارهٔ شهر مکه در هیچ نوشته‌ای دیده نشده است.

اگر شهر «پترا» تا پیش از اینکه سنگ سیاه (حجرالسود) به مکه برده شود، نُخستین شهر «وَرِجَاوَنَدِ (مقدس)» مسلمانان بوده باشد، آیا این پذیرفتنی نیست که نویسندگان اسلامی سپس تر با دستبرد در نوشته‌های کهن، هر جا که یادی از نام «پترا» شده باشد، آنرا پاک کرده باشند؟ آیا این امکان وجود ندارد که آنها همه زرفکاو و روشنگویی‌ها دربارهٔ شهر «پترا» را به شهر مکه در عربستان نسبت داده، و بدینسان نام «پترا» را از همه نوشتارهای اسلامی پاک کرده باشند؟

کتاب «گیتاشناسی (جغرافیای) قرآن»، همچنین سرچشمهٔ سنگ سیاه (حجرالسود) را ردیابی می‌کند، و نشان می‌دهد که چنین سنگی در دوران بسیار کهن و پیش از اسلام کانون زیارت بوده است. «ماکسیموس تیرا (Tyre of Maximus) یک فرزانه و فیلسوف یونانی از سده دوم میلادی با اشاره به دانشنامهٔ «سودا (Suda Lexicon)» [۳] جایگاه سنگ سیاه را شهر «پترا» مینامد و نه شهر مکه.

افزون براینکه «گیبسن» بیش از یک دوجین از سندهای نوشتاری را در دسترس ما می‌گذارد که ثابت می‌کنند شهر «پترا» نُخستین شهر «وَرِجَاوَنَدِ (مقدس)» مسلمانان بوده است، او همچنین هفده سند تاریخی را ارائه می‌کند. این سندها دربرگیرندهٔ سنگ‌های بزرگی هستند که میدان مقدس پیرامون شهر مقدس را مرزبندی می‌کنند، میدانی که در شهر «پترا» هست ولی در شهر مکه وجود ندارد. گفته می‌شود که در گذشته‌های دور از خدای «دوشرا (Dushara)» در مکه زیارت می‌کردند، و این درحالی است که زیارتگاه «دوشرا» تنها در شهر «پترا» بوده است. «گیبسن» همچنین از بُنمایه‌ها و منبع‌هایی یاد می‌کند که از بازی‌های بخت‌آزمایی (games of chance) در شهر «مقدس» مسلمانان گزارش کرده‌اند، و نشان می‌دهد که چند دوجین از بازی‌های بخت‌آزمایی و «تخت‌نرد» از دوران باستان در شهر «پترا» پیدا شده‌اند.

«گیبسن» در ادامه نشان می‌دهد که شهر «پترا» در شمال مدینه است و مکه در جنوب مدینه جای دارد. او نشان می‌دهد که در هنگامهٔ نبرد میان مردم مکه با محمد، سپاهیان قریش همیشه از سوی شمال به شهر مدینه می‌تاختند، و در نبرد خندق، شهر مدینه با کندن خندق میان دو کوه در بخش شمالی شهر، از خودش دفاع کرد. همچنین، هنگامیکه سپاهیان اسلام می‌خواستند شهر «مقدس» را هدف تاخت و تاز خود کنند، همیشه به سوی شمال مدینه راهپیمایی رزمی می‌کردند که در جهت شهر «پترا» بود، و نه به سوی جنوب که جهت شهر مکه را نشان می‌داد. با ردگیری رفت و آمدهای تاریخی شماری از مردم در این منطقه، نشان داده می‌شود که در زمان محمد تنها این شهر «پترا» بود که با آنچه که آنها از سفرهایشان تشریح و روشنگویی کرده‌اند همخوانی دارد.

نخستین ژرفکاوی و تشریح های تاریخی مسلمانان از نبرد مکه سبب ابهام های بسیار و پرسش برانگیز شده اند. این گزارش های میگویند که سپاهیان اسلام از شهر مدینه به سوی شمال راهپیمایی رزمی کردند تا با ارتش های «بیزانس» (Byzantine) در جنوب اردون درگیر شوند. پس از تجربه نخستین شکست، مسلمانان تصمیم گرفتند که به شهر «مقدس» بتازند. در اینجا گزارشگران مسلمان از ما میخواهند که ما باور کنیم که سپاهیان اسلام پیش از اینکه دوباره برای درگیر شدن با ارتش های «بیزانس» رهسپار شمال مدینه شوند، آنها همه راه های دور و دراز و شنزار به سوی شبهه جزیره عربستان را پشت سر گذاشته اند تا به شهر مکه امروزی تک بزنند و بتازند!!!

«گیسن» مینویسد: «توجه کنید به راه دور و درازی که سپاهیان اسلام میبایست برای انجام چنین کردگان^(عملیات) رزمی میپیمودند. کوتاه ترین فاصله میان مدینه و «موتا (Mu'ta)» در کشور اردون کمابیش ۹۰۰ کیلومتر است. از «موتا» تا مکه ۱۲۰۰ کیلومتر است. برای سفر از مکه به شمال عربستان باید راهی را به درازای ۱۰۰۰ کیلومتر پیمود. رویهم رفته برای رفتن از اردن به سوی مکه و بازگشت به شمال عربستان باید ۳۱۰۰ کیلومتر از سختترین و ناهموارترین راه های جهان را پشت سر گذاشت: کوهای تنومند، بیابان های سوزان و زمین های خشک و بدون آب و سبزه.» با استفاده از نقشه، «گیسن» نشان میدهد که چنین داوی و ادعایی تنها میتواند نشانه ناشیگری باشد.

«گیسن» سپس یک تشریح و روشنگری پرسش برانگیز از شهر مکه را زیر ذره بین میگرد که او در نوشته های تبری میابد. برپایه این گزارش ارتش اسلام پیش از اینکه دیوار پدافندی مکه را هدف تک و تازش خود کند، از راه های پریچ و خم و تنگه های ژرف، خودش را به شهر «مقدس» نزدیک میکنند. او سپس نگارک ها و عکس هایی از تنگه های ژرف در جنوب شهر «پترا» را در دسترس میگذارد و راهی را نشان میدهد که با گزارش تبری همخوانی دارد.

همانگونه که پیش تر آمد، کتاب «گیتاشناسی قرآن» اشاره میکند که به باور مسلمانان شهر باستانی مکه شهر بزرگی بود که در کنار راه های بازرگانی و در میان سرزمین های پادشاهی عربستان جای داشت. به هر روی، دانش گذشتهنگاری چنین داوی و ادعایی را نمیپذیرد. شاید آدم بیندارد که وجود پادشاهی هایی همانند یمن، که در نزدیکی و در بخش جنوبی شهر مکه امروزی بود، و آن حکومت های پادشاهی که در شمال مکه بودند، دلیلی بر وجود شهر مکه (مورد نظر مسلمانان) باشند، ولی برآستی چنین نیست. در جاییکه باستانشناسان میتوانند وجود بسیاری از پادشاهی های کوچک در شمال و جنوب مکه را تاریخ نگاری کنند، ولی آنها نمیتوانند هیچ یادگار یا ردی از شهر مکه پیدا کنند که بتواند دلیلی بر این داوی و ادعا باشد که شهر مکه برای هزاران سال در این نینگ^(منطقه) وجود داشته است!

«گیسن» سپس این داوی و گزارش ادعا شده را بررسی میکند که «برخی از افسران ارتش اسلام در عراق تصمیم گرفتند یک سفر فوری برای زیارت از شهر «وَرِجَوَندِ (مقدس)» انجام دهند، درحالیکه سپاهیان آنها برای جنگ در حال راهپیمایی و رهسپارشدن به شهر دیگری بودند.» داستان هایی که ما به آنها خو گرفته ایم این باور را در ما پدید آورده اند که این افسران، سفری به درازای بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر به سوی مکه در پیش گرفته اند، بجای اینکه با پیمودن ۱۵۰۰ کیلومتر به سوی شهر «پترا» بروند و بازگردند. از آنجا که تاریخ این سفر در دسترس هست، «گیسن» نشان میدهد که هتا در دوران ما هم آن مردان نمیتوانستند زمان بسنده

و کافی برای انجام چنین سفری به سوی مکه امروزی داشته باشند، درحالیکه شهر «پترا» در نزدیکی آنها بود، چنانچه آنها برای زیارت تنها از بیابان گذر میکردند. او سپس چندین برگ از کتاب خودش را ویژه این تشریح و ژرفکاوی میکنند که چگونه چنین سفری میتوانست انجام بگیرد، و برای اینکه این سفر امکان پذیر باشد، در کجای بیابان باید آب انبارهای کهن جای داشته باشند.

همه این نشانه ها به روشنی گواهی میدهند که شهر «پترا» با شایمندی^(احتمال) بیشتری جایگاه نخستین شهر «مقدس» مسلمانان بوده است تا شهر مکه کنونی. «گیبسن» میداود^(ادعا میکند) که گزارش ها درباره رویدادهای آغاز اسلام میتوانند بیشتر باور پذیر و پذیرفتنی شوند، اگر ما همه نوشته های تاریخی مسلمانان تا سال ۷۰۰ میلادی را بازنگری کرده و نام شهر «پترا» را جانشین نام شهر مکه میگردیم.

بخش سوم

پس چگونه این رویداد پیش آمد که در چنین زمان دیری پس از پیدایش اسلام، راستای قبله از شهر «پترا» به شهر مکه چرخید؟ کتاب «گیتاشناسی قرآن» دلیل آنرا دومین جنگ درونشهری میان مسلمانان مینگیزد^(توضیح میدهد): در سال ۶۸۳ میلادی، یا ۶۴ سال پس از بنیانگذاری دین اسلام، عبدالله ابن زبیر خودش را خلیفه شهر «مقدس» اسلام نامید. این رویداد در مخالفت با فرمانروایان اموی در دمشق بود، که واکنش سختی در برابر این داوی و ادعا نشان دادند که پیامدش فرستادن چندین لشکر برای سرکوب شورشیان به سوی شهر «مقدس» اسلام بود. سوریان در شهر «مقدس» با عبدالله ابن زبیر و هوادارانش جنگیدند تا اینکه گزارش مرگ خلیفه در دمشق به آنها رسید. در این زمان هموندان^(اعضای) خانواده اموی که لشکرها را همراهی میکردند، تصمیم به بازگشت به سوی دمشق گرفتند. اگر ما این رویدادها و زمان پیش آمدن آنها را درنگریم، انگاشت و تصور سخت میشود که تنها ۴۰ روز پس از مرگ خلیفه، این لشکرها از شهر «مقدس» مکه (که جایگاهش در عربستان است) بازگشته باشند تا به دمشق برسند.

تبری به ما میگوید که عبدالله ابن زبیر نیایشگاه کعبه را ویران و آنرا با خاک یکسان کرد، و سپس او شالوده آنرا از زیر خاک بیرون آورد. او سپس سنگ سیاه را در یک کلافی از نوار ابریشمی پیچید و در یک بسته چوبی جای داد.

در سال ۶۵ هجری، یک سال پس از این رویداد عبدالله ابن زبیر این داوی^(ادعا) را پیشکشید که او سنگ بنای راستین خانه کعبه را پیدا کرده است که ابراهیم پی ریزی کرده بود. «گیبسن» بر این باور است که آن جایگاهی که عبدالله ابن زبیر داوی «کشفش» را کرد، در شهر مکه در عربستان سعودی بوده است. با احتمال فراوان عبدالله ابن زبیر با این ادعا برای خودش یک جایگاهی را در عربستان دست و پا کرد تا از کانون قدرت امویان در دمشق دور و آسوده باشد و در آنجا یک خانه کعبه نویی را بسازد. در این زمان، هنگامیکه چندین خلیفه اموی یکی پس از دیگر مُردند، امویان در دمشق سرگرم درگیری های داخلی شدند.

در سال ۶۸ هجری چهار گروه گوناگون با پرچم های متفاوت و ویژه خودشان به زیارت میرفتند، زیرا این چهار گروه سرگرم درگیری در جنگ درونشهری بودند. اگر براستی سنگ سیاه جابجا شده باشد، پس این رویداد روشن میکنند که چرا همزمان زیارت های گوناگون در جایگاه های متفاوت انجام میگرفت. در سال ۶۹

هجری یک شورش در خود شهر دمشق رویداد، که سبب شد توجه ها را از چرخش گام به گام و آهسته آهسته قبله بیشتر به کثراه و بیراهه ببرد.

«گیبسن» نشان میدهد که تبری در این دوره، سال به سال برگ های پُرشماری از گزارش های تاریخی را در دسترس ما میگذارد، ولی هنگامیکه او به سال ۷۰ هجری میرسد، همه گزارش های او به ما در این خبر چیکده میشود که عبدالله ابن زبیر شمار فراوانی اسب، شتر و چمدان هایی را خرید؛ این گزارش سبب این گمانه زنی برای «گیبسن» میشود که برخی از یاران عبدالله ابن زبیر باید به مکه رفته، و اکنون در آنجا سنگ سیاه را در پرستشگاه نوبی کعبه جای داده باشند. در سال ۷۱ هجری شورش های دیگری در بخش هایی از عربستان پدید آمدند. شهر کوفه شورش کرد و در پشتیبانی از قبله نو به عبدالله ابن زبیر پیوست. مردم کوفه به عبدالله ابن زبیر گفتند که آنها میخواهند با پیروی از او به سوی قبله نو بچرخند.

درسال های ۷۳-۷۴ لشکرهای سوریه شهر «مقدس پترا» را محاصره کرده و با بکارگیری مَنجَنیک بخش اندرونی شهر را ویران کردند. در شهر مکه در عربستان هیچ نشانه ای در دست نیست که هرگز سنگ مَنجَنیک برای آسیب زدن به این شهر بکارگرفته شده باشد، یا هتا ردی از وجود یک دیوار پدافندی پیرامون شهر نیست که به سوی آن سنگ مَنجَنیک پرتاب شده باشد. به هر روی، در شهر «پترا» باستانشناسان سدها سنگ مَنجَنیک پیدا کرده اند که به سوی مرکز شهر و پرستشگاه «دوشارا» پرتاب شده اند. «گیبسن» میداود^(دعا میکند) که با بهره گیری از کاشی بام های فروریخته شده در نزدیکی «پرستشگاه بزرگ»، میشود تاریخ بخش های سنگربندی شده و سنگ ها را به دوره پس از زمین لرزه سال ۵۵۱ میلادی نسبت داد. این ناحیه سپس تر با خُرده سنگ هایی پوشیده شد که زمین لرزه سال ۷۱۳ میلادی پدید آورد. «گیبسن» ماهرانه از ما میپرسد: «آیا این یک پدیده شگفت انگیزی نیست که موشکافانه مَنجَنیک در همان زمان برای آسیب زدن به شهر «پترا» بکار گرفته شد که عالمان مسلمان میخواهند گزارش تبری درباره این رویداد را به شهر مکه نسبت بدهند؟»

در یک زمانی پیرامون سال ۸۲ هجری دربار اموی و ساختمان مسجدها در عمان به گونه ای ساخته میشدند که رو در روی مکه باشند. این نخستین گزارش درباره قبله نو است که در هنر ساختمانسازی به آن توجه شده است. و شگفت انگیز اینکه هیچ گزارشی درباره سفر های زیارتی در میان سال های ۸۳ و ۸۷ هجری نیست. بنگر میآید که در این زمان، در پیوند با گزینش راستای قبله هنوز اختلاف وجود داشته است، بگونه ایکه هیچکس نمیتوانست خُرسندی خودش را از انجام سفرهای زیارتی به سوی یک پرستشگاه ویژه بیان کند. پرسش این بود: آیا زیارت کنندگان بایستی به سوی ویرانه های «پترا» میرفتند و یا به سوی کعبه نو که سنگ سیاه (حجرالسود) را در خود جای داده بود؟

پیرامون این دوره بود که مسجدها آغاز به برگماشتن^(نصب) یک نشانه ای بر دیوارهای خود کردند تا راستای قبله نو را نشان دهند. «گیبسن» یادآوری میکند که در این سال به دستور فرماندار شهر مدینه دیوار قبله مسجدهای مدینه دگرگون شد؛ او میگفت جهت قبله باید دگرگون شود، هتا اگر مردم مخالف باشند. سپس در سال ۸۹ هجری مهرباب در مسجدهای نو ساخته شد تا قبله نو را به نمازگزاران نشان دهد.

«گیبسن» ما را با گزارشی درباره زمین لرزه ای آشنا میکند که در این دوره در خاورمیانه روی میدهد و یادآوری میکند که در سال ۹۴ هجری یک زمین لرزه ای بخش بزرگی از شهر «پترا» را ویران کرد و شهر از

مردم تَهی شد. او باور دارد که پس از این رویداد، شهر مکه در عربستان کانون زیارت شد، زیرا زیارت کنندگان زمین لرزه شهر «پترا» را به نام یک نشانه آسمانی پذیرفتند که الله قبله نو را پذیرفته است. او یادآوری میکند که قبله مسجدهای تازه در اسپانیا که زیر فرمان امویان بودند، همراستا با خطی بود که جایگاهی میان شهر «پترا» و شهر مکه را نشان میداد. چند سال پس از این، در سال ۱۲۲ هجری دانشنامه عربی، Arabia Continuatio Byzantia، برای نخستین بار از شهر مکه یاد کرد. سپس در سال ۱۲۸ هجری یک زمین لرزه دیگر ساختمان ها را در سوریه و اردون ویران کرد؛ «گیبسن» ادعا میکند که با این زمین لرزه همه آمیدها به بازگرداندن سنگ سیاه به شهر «مقدس پترا» برای همیشه از میان رفت. چند سال دیرتر، در سال ۱۳۲ هجری عباسیان فرمانروایی شان را از عراق آغاز کردند. از آنجا که شهر کوفه در عراق بسیار زود شهر مکه را در جایگاه قبله پذیرفته بود، همه مسجدها پس از این دوره رو در روی مکه در عربستان سعودی ساخته شدند و همه قرآن هایی که در کوفه نوشته میشدند در سوره دوم قرآن دارای آیه هایی شدند که اشاره به دگرگون شدن راستای قبله میکردند. «گیبسن» در پایان کتابش به پُرسمان و مسئله دگرگون شدن قبله بازمیگردد که در سوره دوم قرآن به آن اشاره شده است؛ و او پهرستی از نخستین قرآن ها با دُرَونمایه های (محتوای) آنها را در دسترس میگذارد. او نشان میدهد که جهت قبله تا ۷۰ سال پس از هجرت دگرگون نشده بود، و جای شگفتی نیست که قرآن های نخستین چنین آیه هایی را دربر نداشتند.

بخش چهارم

کتاب «گیتاشناسی (جغرافیای) قرآن» یک فرگرد^(فصل) جالبی درباره جهت یابی مسلمانان دارد، که نشان میدهد در دوران پیش از اسلام چگونه مسافت ها و بازه ها اندازه گیری میشدند. و چگونه برای دُرست پیدا کردن مکان ها و جهت ها، از ستارگان کُمک میگرفتند. بدینسان، این آگاهی ها این امکان را به مهندسان مسلمان میدادند که راستای قبله را به دُرستی پیدا کنند.

این داده ها به دُنبال یک پژوهشی میآیند که نشان میدهد چگونه خلیفه های عباسی این امکان را داشتند که تاریخ اسلام را از نو بنویسند. این فرمانروایان، پژوهشگران اسلامی را تشویق میکردند تا داستان هایی را درباره رویدادهای آغاز اسلام گردآوری کنند که ۲۰۰ سال از زمان آنها گذشته بود. گیبسن نشان میدهد که عباسیان توانستند با این داستان های ساختگی و نوسازی شده یک تَهیگی و خلائی از گزارش ها، نوشته های ادبی و سندهای تاریخی را پُر کنند.

برای نمونه، او گزارشی را میآورد درباره یک نامه از سوی عمر خلیفه مسلمانان به عمرو، رهبر لشکرهای اسلام، که شهر اسکندریه را فروگرفته بود. عمرو از خلیفه پُرسید با هزاران نوشته ای که او در کتابخانه های مصر پیدا کرده است، چکار کند؟ خلیفه پاسخ میدهد: «در پیوند با سرنوشت کتاب هایی که درباره آنها از من پُرسیدید، این پاسخ من است. اگر دُرَونمایه و محتوی این کتاب ها هماهنگ با کتاب الله است، کتاب الله برای ما بسنده و کافی است. ولی از سوی دیگر، اگر دُرَونمایه آنها هماهنگ با کتاب الله نیست، نیازی به نگهداری از آنها نیست. همه را نابود کنید.»

گیبسن» میگوید که کتاب های کتابخانه بزرگ اسکندریه سپس آتش زده شد. او یادآوری میکند که یک نویسنده دیگر مسلمان به نام «القاضی الاکرم»، میگوید: «این کتاب ها در گرمابه های همگانی اسکندریه پخش شدند، و کوره ها و بخاری های آنها را به آسانی و برای زمان درازی گرم نگه داشتند.» القاضی مینویسد: «شمار گرمابه خانه ها به خوبی روشن بود، ولی او شمار آنها را فراموش کرده است، ولی برای سوزاندن همه این کتاب های شش ماه نیاز بود.» «اوتیکیوس (Eutychius)» به ما میگوید که چهار هزار گرمابهخانه از کتابخانه اسکندریه کتاب دریافت کردند.

گزارش دیگر درباره گفتگو میان فرمانده مسلمان، عمرو، و رهبر دینی ترسیان (مسیحیان) مصر را میتوان در دانشنامه کلیسای خاور، Patrologia Orientalis، یافت. یک نوشته دیگر سوری هم این رویداد را گواهی میکند، که در سال ۱۹۱۵ با تفسیر در روزنامه Journal Asiatique، انتشار یافت. به هر روی، آیین کتاب سوزی را مسلمانان در مصر آغاز نکردند، و آنکه ایران آغاز اینکار آنها بود. هنگامیکه لشکرهای عمر در سال ۶۳۷ میلادی به سوی تیسپون، پایتخت شاهنشاهی ساسانی گسیل شدند و تیسپون را فروگرفتند، کاخ های این شهر و کتابخانه های بزرگ آن در آتش سوختند. از دیگر نمونه های کتاب سوزی هنگامی پیش آمد که تازیان مسلمان چند سال پس از آن به هندوستان رسیدند. در این زمان کتابخانه «نالاندا (Nalanda)» که پُراوازه ترین گنجینه دانستی های دین بودا در جهان بود، با شماری از سدها هزار کتاب در آتش سوخت. هتا به کلیساهای ترسیان (مسیحیان) نیز آسیب زده شد. فرمان یزید که از سوی خلیفه اموی یزید دوم در سال ۷۲۳-۷۲۲ پخش شد، دستور به نابودی همه تندیس ها و نگارک ها و عکس های مسیح در چهارچوب مرزها و سرزمین های خلافت اسلامی داد. امروز در کشور اردون، نشانه های باستانشناسی فراوانی وجود دارند که گواهی میدهند که در این دوره، کاشی های مینیاتوری شده دیوارهای کلیساها یا کنده شدند و یا آنها را پوشاندند. آدم میتواند بآنگارد که به دلیل رفتار بنیادگرایانه مسلمانان در دوران فرمانروایی یزید، امروز شهر «پترا» بی بهره از سنگنبشته ها و نوشته های کند و کاری شده روی دیوارهاست.

در پایان، تنها کتابی که توانست در عربستان جان بدربرد، قرآن بود. به هر روی، در اینجا نیز گذشتہنگاران شک دارند. بنگر میآید که در آغاز بخش بزرگی از قرآن در یاده^(حافظه) مسلمانان نگهداری میشد و آیه های قرآن دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر میرسید، تا اینکه این کتاب بگونه نوشتاری به نسل دیگر انتقال یابد. باآنکه عرب ها از یاده خوبی برخوردار بودند و میتوانستند همگی قرآن را از بر کنند، بازهم شیوه نگهداری از یک کتاب از راه رساندن دهان به دهان به نسل دیگر، با دشواری هایی همراه است. نخست، یاده و حافظه آنکسی که کتاب را از بر کرده است، باید بدون کم و کاست باشد. در پیوند با قرآن، اختلاف و دو سخنی درباره آیه های گوناگون پدید آمدند، که آنها چگونه باید ترجمه شوند، و آیا این آیه ها را باید و یا نباید به نام بخشی از قرآن پذیرفت. دوم، پُرسمان رساندن یک دانستی از یک آدم فرهیخته و با تجربه به یک دانش آموز تازهکار و ناآزموده پیوسته یک گام دشواری است. در پیوند با قرآن، بیشتر مردانی که سخنان محمد را در یاده و حافظه خودشان از بر کرده بودند، همزمان جنگاور نیز بودند. همانگونه که پیوسته پیش میآمد، مردان جنگی در نبرد گشته میشدند، و دانستی های آنها درباره قرآن نیز همراه آنها نابود میشد. این مورد به خوبی در نبرد «یمامه» نشان داده شد، هنگامیکه کمابیش ۴۵۰ تن از مردانی که قرآن را از بر کرده بودند، گشته شدند.

خلیفه عثمان در دوران خلافتش یک نسخه نوشتاری از قرآن را گردآوری کرد و رونوشت های آنرا به اُستان های زیر فرمانش فرستاد. سپس او فرمان داد که دیگر نسخه های قرآن را آتش بزنند، چه آن نسخه ها که بخش هایی از قرآن را دربر داشتند و چه آنها که نسخه رسا و کاملی از قرآن بودند. این گزارش به این معنی است که در دوران خلافت عُمر، در سراسر عربستان تنها پنج یا شش رونوشت از همه قرآن وجود داشته است.

بدینسان نویسندگان در دوران عباسی سندهای بسیار کمی در دسترس داشتند،-- و شاید هم سندی در دسترس نبوده است-- تا کسی در برابر ترفند عباسیان در بافتن یک تاریخ ساختگی و تازه درباره آغاز اسلام ایستادگی کند. بیشتر هموندان و بستگان قبیله قریش که از رویدادهای آغاز اسلام آگاه بودند، یا مدت ها پیش مُرده بودند و یا به گوشه ای از سرزمین های اسلامی رانده شده بودند. اگر نسخه ای از قرآن های نخستین وجود هم میداشت، میتوانست پذیرفته شود، ولی دارندگان این قرآن ها بیگمان بودند و یقین داشتند که این قرآن ها رسا و کامل نیستند و آنها تنها بخشی از نسخه قرآن را در دسترس دارند. در این وضعیت بود که عباسیان توانستند یک نسخه «رسا و کامل» از قرآن را فراهم بیاورند و در دسترس همگانی بگذارند. این قرآن ها افزون بر آیه های پیشین، همچنین دارای آیه های نو و ساختگی درباره دگرگون شدن قبله بودند. با این روش، نسخه های دیرینه و قدیمی قرآن هنوز ارج گذاشته میشدند، ولی نسخه های تازه قرآن دارای آیه های تازه بودند که به سوره های قرآن افزوده شده بودند، همانند سوره دوم با آیه های ۱۴۵-۱۴۳ که به ما میگوید: «قبله در زمانی که محمد میزیست، دگرگون شد.»

«گیسن» سپس اشاره به چهار نویسنده در دوران عباسیان میکند و نشان میدهد که در این دوره چه رویدادهایی پیش آمده است. نخستین نویسنده ابن هشمام است، که با ویرایش نوشته های گذشته آغاز کرد. او یکی از کتاب های آغاز اسلام به نام سیره رسول الله را ویرایش داد و ماندک ها و کاستی های آنرا بهینه ساخت (اصلاح کرد)، کاری که بیشتر به سود وضعیت سیاسی دوران او بود. به دنبال ابن هشمام، بخارایی کار گردآوری بازگفت ها و روایت ها، و آن بخش از سخنان محمد را آغاز کرد که به دید او باور پذیر بودند. رویهم رفته بخارایی ۳۰۰۰۰۰ گزارش گردآوری کرد، ولی او تنها ۲۶۰۲ تا از آنها را در کتاب خودش جای داد، و گزارش های بازمانده را با این گمانه زنی که نادرست هستند، به دور انداخت. پیرامون همین دوران، دیگر پژوهشگران مسلمان نیز به کمبود گزارش های باورپذیر در دوران آغاز اسلام پی بردند، و آنچه را که مردم درباره محمد میگفتند، گردآوری و با هوشکاری و دقت زیر ذره بین گرفتند. بدینسان، بیشتر گزارش های ما از آغاز اسلام بدست نویسندگان مسلمانی ویرایش داده شده اند که چند سده دیرتر پدیدار گشتند؛ همه گفته ها، داستان ها و حدیث هایی که ما از آغاز اسلام میدانیم، بدست آنها گردآوری شدند.

پس از بخارایی، تبری که از سال ۸۳۹ تا سال ۹۲۳ میلادی میزیست، کار گزارش و تاریخ نویسی او را دنبال کرد. سال ها پس از تبری، پژوهشگری به نام یاقوت نگارش گیتاشناسی (جغرافیای) اسلامی را آغاز کرد، زیرا شناسایی بسیاری از مکان های گوناگون که روایت ها و داستان های آغاز اسلام به آنها اشاره کرده بودند، ساده نبود. از آنجا که او چند سده پس از بنیانگذاری اسلام، پژوهش هایش را آغاز کرده بود، کوشش میکرد که نام مکان های کهن را هماهنگ با داستان ها و گفته های مردمان دوران خودش تفسیر کند.

با توجه به این چهار نویسنده که ما برای نمونه برگزیدیم (و نویسندگان فراوانی که نام آنها در بخش پایانی کتاب «گیتاشناسی قرآن» آمده است)، ما میتوانیم ببینیم که این گذشتہنگاران مسلمان دربارهٔ رویدادهایی گزارش کرده اند که سال های فراوان از آن دوران گذشته بود؛ و آنها این رویدادها را هماهنگ با آن برداشت سیاسی که از دوران خودشان داشتند، تفسیر میکردند.

ولی، شاید شما بپرسید که آیا کسی نبود که به این دستبرد در تاریخ واخواهی کند^(اعتراض کند)؟ با آنکه پرخاش هایی بود، ولی آدم باید به یاد بیاورد که عباسیان سزاواری خود برای خلافت را از وابستگی و خویشاوندی با خانوادهٔ محمد وام گرفته بودند. دوم اینکه، قبیلهٔ قریش را برای زندگی اجباری به گوشه ای از دوردست ترین سرزمین های اسلامی رانده بودند. بسیاری از آنها در شورش های پدید آمده در عربستان کشته شده بودند. افزون بر آن، در بغداد فرهیختگان فراوانی بودند که از قرآن «تازه» پُشتیبانی میکردند و مکه را در جایگاه قبله تازه مسلمانان پذیرفته بودند. بنگر میآید که عباسیان نه تنها از پژوهش های دینی، وآنکه از همهٔ دانش های تجربی نیز پُشتیبانی میکردند. در سال هایی که به دنبال آمدند، شمار فراوانی از فرهیختگان پدیدار گشتند و بغداد یک کانون پُراوازهٔ جهانی برای آموزش و پرورش شد.

به هر روی، یک گروهی به نام قرمطیان که نزدیک تر به مکه در عربستان بود، و سفرهای زیارتی به مکه را نادرست میدانست، به گونه آشکار دست به واخواهی و اعتراض زد. هواداران این گروه پس از شورش، پایتخت بحرین شهر «هجر» را زیر کنترل خود در آوردند، و همچنین شهر «الحسا» را گرفتند که پایتخت حکومت تازه قرمطیان شد. قرمطیان کوشش میکردند مسلمانان را از انجام سفرهای زیارتی به مکه بازدارند. آنها با چنان خشم و شدتی مخالف سفرهای زیارتی به مکه بودند که در کمین کاروان های زیارتی به سوی مکه مینشستند و زیارت کنندگان را کُشتار میکردند. سپس در سال ۹۲۹ میلادی، قرمطیان شهر مکه را فروگرفتند، چاه زمزم را با پیکر مُردهٔ زیارت کنندگان پُر کردند، و سنگ سیاه را با خود بُردند. به دلیل از دست رفتن سنگ سیاه، سفرهای زیارتی به مکه باز ایستادند، و جهان اسلام گرفتار تنگنا و آشفتگی شد. به هر روی، در سال ۹۵۲ میلادی عباسیان پذیرفتند که بهای زیادی برای بازگرداندن سنگ سیاه به قرمطیان پرداخت کنند. هنگامیکه آنها سنگ سیاه را پس گرفتند، این سنگ شکسته و تکه تکه شده بود. پس از شکست از دست عباسیان در سال ۹۷۶، قرمطیان به گرفتاری های داخلی خودشان روی آوردند و آرام آرام حکومت آنها به یک قدرت بومی و محلی مرزین و محدود شد.

گیبسن^۱ اعتراف میکند که پژوهش او دارای مشکلاتی هستند. از آنجا که بسیاری از گزارش هایی که در دسترس هستند، بگونه ای فراهم آمده اند که هماهنگ با بینش پذیرفته شده و «دُرست سیاسی» زمانشان باشند، گرفتاری او در اینجاست که باید کوشش کند که آن نخستین نوشته های بُنیادین^(اصلی) را پیدا کند که هنوز در آنها دست بُرده نشده است. راستی این است که او ناگزیر است نوشته های نخستین را در ذهن خودش بانگارد^(تصور کند)، تا بتواند آن جایگاه هایی را پیدا کند که ویرایشگران در هنگام دستکاری و دگرگون کردن نوشته ها از یادآوری به آنها کوتاهی کردند. برای نمونه، اگر نخستین راستا برای نمازگزاران به سوی شهر «پترا» بوده است، ولی سپس جهت قبله به سوی شهر مکه در جنوب عربستان دگرگون شده است، نویسندگان و ویرایشگرانی که سپس تر آمدند، ناگزیر بودند راه هایی را برای ویرایش و دستکاری در نخستین نوشته ها پیدا کنند تا بتوانند همهٔ اشاره هایی را که به شهر «پترا» شده است پاک کنند، و بجای آن در همهٔ

آن نوشته‌ها تنها از شهر مکه یاد شود. یک نمونه از این دست‌برد در گزارش‌های نخستین، یادکردن از اورشلیم به نام جهت نخستین قبله است؛ این دست‌برد در نوشته‌ها را بیشتر میتوان در نوشته‌های تازه‌تر یافت؛ پس از آنکه نویسندگان دربار عباسی کار دوباره نویسی تاریخ اسلام را آغاز کردند، هتا نام «لاقصی» که مسلمانان به مسجدی در اورشلیم نسبت میدهند، در نوشته‌های تازه‌تر بجای اورشلیم بکار گرفتند تا این داستان و نام این شهر را در جایگاه نخستین قبله باورپذیرتر کنند. بدینسان پژوهشگران امروز کار سختی در پیش دارند، زیرا باید کوشش کنند نوشته‌های اسلامی را بگونه‌ای بخوانند که بتوانند نوشته‌های بنیادین و نخستین را در میان گزارش‌های نادرست پیدا کنند یا در ذهنشان آنها را بآنگارند (تصور کنند)؛ یعنی بازسازی نوشته‌های بدون آرایش پیش از اینکه ویرایشگران مسلمان بخواستند با هدف هماهنگ سازی این گزارش‌ها با اندیشه سیاسی و دینی چیره در زمان زندگی‌شان، آنها را «بهینه و اصلاح» سازند. برای نمونه «گیبسن» اشاره به یک مشکل در نوشته‌های بخارایی میکند؛ در آنجا که او میگوید نخستین قبله به سوی «شام» بود که یک نام عربی برای دمشق است، و معنی آن «شمال» است، ولی بخارایی پس از گذر از چند خط میگوید قبله به سوی اورشلیم بود. و چند برگ پس از آن، بخارایی به روشنی دمشق را همان «شام» مینامد.

«گیبسن» بر این باور است که نخستین قبله به سوی «پترا» بوده است، و اینکه بسیاری از عرب‌ها از آن به نام «سوریه» نام می‌بردند، از اینروست که شهر «پترا» در سوریه جای داشت و سوریه یک استان در سرزمین روم باستان بود. در این نمونه، بخارایی و شاید نویسندگان گمنامی که سپس تر آمدند، نام اورشلیم را وارد نوشتارهای اسلامی کردند، ولی آنها فراموش کردند که نام «شام (دمشق)» را هم دگرگون کنند، که اشاره به نخستین قبله میکرد که نشان میدهد شهر «پترا» در سوریه است.

«گیبسن» کتابش را بدینسان به پایان میرسد: یکی از دلیل‌های بنیادین در مخالفت با این داوی و ادعا که شهر «مقدس» اسلام در آغاز شهر «پترا» در شمال عربستان بوده و در دوران خاندان اموی جهت قبله به سوی جنوب عربستان دگرگون شده است، این است که قرآن میگوید که این دگرگونی در زمان زندگی محمد انجام گرفته است. این آیه‌ها در سوره دوم، آیه‌های ۱۴۷-۱۴۲ هستند. توجه کنید که قرآن نمیگوید که قبله پیشین به کدام سوی بوده است، کتاب مقدس مسلمانان تنها به ما میگوید که قبله به سوی «مسجد مقدس» دگرگون شد. قرآن همچنین میگوید که دگرگون شدن قبله برای همه کسانی که از سوی الله راهنمایی میشوند مهم بوده است. اگر قرآن سخن الله است و یک رونوشت از آن در آسمان است، پس دستورهای آن نباید دگرگون یا بهینه و اصلاح شوند. همه مسلمانان در هر جایی که هستند، از روی این آیه‌ها میفهمند که قبله در دوران زندگی محمد دگرگون شده است. عالمان مسلمان چند سده پس از مرگ محمد به ما میگویند که راستای نخستین قبله به سوی اورشلیم بوده است. آنها بر این داستان پافشاری میکنند که هنگامیکه این آیه از سوره دوم قرآن به محمد وحی شدند، او در مسجد مدینه در حال انجام نماز بود. و محمد پس از دریافت این آیه‌ها روی خودش را از شمال (که جهت سوریه است) به سوی جنوب چرخاند. به هر روی، قرآن در پیوند با جهت قبله پیشین هیچ سرنخی بدست ما نمیدهد، و یا هتا هیچ راهنمایی درباره جهت قبله تازه نمیکند، بجز اینکه قبله تازه به سوی «مسجد مقدس» است....

الموطا کتاب مذهبی کیش مالکی در بخش ۱۴:۷ میگوید: «حیا به نقل از مالک به من گزارش کرد که ...محمد رسول الله شانزده ماه در مدینه بود. و سپس جهت قبله دگرگون شد و این رویداد دوماه پیش از جنگ بدر بود.»

همه این داستان ها در پارادُخش و تناقض با یافته های باستانشناسی و گذشتہنگاران و سندهای نوشتاری هستند که نشان میدهند دگرگون شدن قبله ۷۰ سال پس از هجرت انجام گرفت و این دگرگونی آهسته آهسته و پس از گذشت سد سال پذیرفته شد. نشانه های اُستواری در دست است که نشان میدهند نویسندگان مسلمان که سپس تر آمدند، کوشش کردند تا با دستبُرد در نوشته های «مقدس»، و سرهم کردن داستان تازه ای از تاریخ اسلام، از تئوری خودشان پُشتیبانی کنند. اکنون این پرسش پیش میآید که برآستی ۱۲ سده پیش در عربستان چه چیزی رویداد؟ هنگامیکه ما آن جغرافیایی را که نویسندگان مسلمان دربارِ عباسی به ما ارایه داده اند، با سندهای باستانشناسی، گزارش های تاریخی و نوشتاری میسنجیم، پی میبریم که میان آنها هماهنگی وجود ندارد.

تنها نتیجه گیری که من میتوانم بکنم، این است که دین اسلام در آغاز، در شمال عربستان در شهر «پترا» بُنیانگزار شد؛ در آنجا بود که بخش نخست قرآن برای مردم آشکار شد، پیش از اینکه نخستین پیروان دین اسلام به مدینه بگریزند. بدینسان، محمد رسول الله هیچگاه از شهر مکه دیدن نکرد، و نه هتا آن چهار خلیفه ای که از آنها به نام خلفای راشدین نام میبرند. مکه هیچگاه کانون زیارت در دوران باستان نبود، همچنین این شهر بخشی از راه بازرگانی عربستان در دوران باستان هم نبود. در همه درازای تاریخ، عرب ها برای انجام سفرهای زیارتی به یک جایگاه «مقدسی» در شهر «پترا» میرفتند که دارای پرستشگاه ها و کلیساهای باستانی فراوانی بود. این شهر «پترا» بود که در آنجا پس از زمین لرزه، ۳۵۰ بت را از سنگ های برجای مانده ساختند و در تالار پرستشگاه آن شهر جای دادند. این شهر «پترا» بود که در آنجا محمد دستور به نابودی همه خدایان را داد، بجز سنگ سیاه. این سنگ در کعبه «پترا» ماند، تا اینکه پیروان عبدالله ابن زبیر سنگ سیاه را به عربستان به شهر مکه بُردند؛ و هدف آنها این بود که سنگ سیاه را به دور از آرتش امویان نگهدارند. اکنون مسلمانان هنگام نماز رویشان را به سوی این سنگ می‌کنند، بجای اینکه رویشان را به سوی آن شهر «مقدس» و قبله ای بچرخانند که محمد برای نخستین بار به آنها نشان داد.

من تفسیر دیگری از این حقیقتی که کشف کرده ام نمی شناسم، بجز از اینکه این حقیقت، یک کشف باستانشناسی و تاریخشناسی است. این نتیجه گیری شخصی من است. من آماده ام که بیشتر یاد بگیرم، و کشف کنم که برآستی ۱۴۰۰ سال پیش در عربستان چه چیزی روی داد. اگر شما دوست دارید که درباره این نهاد (موضوع) بیشتر پژوهش کنید، مهرورزانه یک نسخه از کتاب «گیتاشناسی قرآن (Quranic geography)» را فراهم آورید [۴].

این کتاب در برگیرنده شمار فراوانی از گزارش های تاریخی، بُنمایه ها^(منبع ها)، نگارک های هوایی، ماهواره ای از جغرافیای عربستان و بسیاری چیزهای آموختنی دیگر است. پاسخ عالمان مسلمان و پژوهشگران باختر به سندهایی که این کتاب به خواندگانش ارایه داده است، دلچسب خواهد بود.

یادداشت ها

[۱] <http://inarah.de/>

[۲]

«Meccan Trade and the Rise of Islam»

[۳]

<http://en.wikipedia.org/wiki/Suda>

[۴]

http://www.stpt.ca/Quranic-Geography_p_15.htm